رفتارشناسی امام علی(علیه السلام) (2)

پدید آورنده : حسین سیدی ، صفحه 3

در شماره قبل، رفتار و سخنان امام نخست را درباره اسیران، اقلیت های دینی، بانوان، بردگان، بیماران و خانواده خواندید؛ اینک،

1ـ فرزندان

از سفارش هایی که به پدرها و مادرها می کرد، نقش بسیار مهم عاطفه را می توان دریافت:

پدری که با محبت به فرزندانش بنگرد، برایش عبادت می نگارند.

کسی که فرزندانش را می بوسد، نیکی برایش می نویسند و کسی که او را شاد کند، خداوند روز رستاخیز شادش می کند.

از والدین می خواست فرزندانشان را گرامی دارند و اگر به آنان وعده ای داده اند، به وعده خویش عمل کنند.

فقدان فرزند، جگر را آتش می زند.

کسی که فرزند دارد، کودکی کند.

فرزند بد، شرف [پیشینیان] را نابود و نیاکان را بدنام می سازد.

[فرزندم!]... تو را نه پاره تن، که تمام وجود خویش می یابم؛ به گونه ای که اگر مصیبتی به تو رسد، پنداری که به من رسیده باشد؛ و اگر مرگ به سراغ تو آید، گویی به سراغ من آمده است.

از خداوند نخواستم فرزندانی [فقط] گلچهره و گل اندام به من بدهد، اما از وی خواسته ام فرزندانی مطیع [فرامین [خداوندی، بیمناک از [گناهان خویش در برابر] او، بدهد؛ به گونه ای که هرگاه بدو می نگرم ـ که پیرو خداوند است ـ چشمانم [از شادی] روشن شود.

2ـ خویشاوندان

روزی فرمود: خداوندا! به تو از گناهانی پناه می برم که نابودی را جلو می اندازد.

«عبدالله»، پسر کوّاء یشکری، برخاست و پرسید: ای امیر دین باوران! مگر گناهانی هستند که نابودی را جلو می اندازند؟

ـ آری. وای بر تو. گسستن خویشاوندی [از آن گناهان است]. خانواده ای گناهکار گِرد هم می آیند و همدیگر را یاری می کنند، پس خداوند آنان را روزی [بسیار] می دهد؛ و خانواده ای پارسا از هم می گسلند، خداوند آنان را [از روزی بسیار [ناکام می کند.

خاله را [در احترام] همانند مادر می دانست و از افراد می خواست با خویشاوندان خود پیوند زنند، گر چه در حد سلام و علیک باشد.

دشمنی بستگان را تلخ تر از گزندگی عقرب ها می دانست.

کسی که دستش را [از ستم] به نزدیکانش نگه دارد، یک دست را از آنان بازداشته، و دستان بسیارِ آنان را [از ستم به خود] باز می دارد.

کسی که دوست دارد عمرش طولانی، درآمدش بسیار، بدمرگی دفع، دعایش پذیرفته شود، پس با بستگانش پیوند برقرار کند.

از افراد می خواست با خویشاوندانی که با آنان قطع رابطه کرده اند، پیوند زنند.

به خاطر اصطکاک هایی که همسایگی پدید می آورَد، سفارش می کرد بستگان به دیدن هم بروند، اما با هم همسایه نشوند.

در نامه ای به فرزندش امام حسن مجتبی(علیه السلام)، از وی می خواهد بستگان را گرامی بدارد: چرا که «ایشان بال های تو هستند که با آن می پری؛ و اصل و ریشه تواَند که بدان بازمی گردی؛ و دست تو هستند که با آن حمله می آوری.»

ای مردم! آدمی هر چند توانگر باشد، از بستگانش و دفاع آنان از او با دست و زبان بی نیاز نیست؛ زیرا خویشاوندان هر شخص، بزرگ ترین محافظان او هستند که از پشت سر حمایتش می کنند و بیش از دیگر مردم، اوضاعِ پراکنده او را به سامان می آورند و چون حادثه ای بر او فرو آید، از دیگران بدو مهربان ترند.

صِرف خویشاوندی را کافی نمی شمرد، بلکه می فرمود:

خویشاوند کسی است که محبت، او را نزدیک کرده است، گر چه نسبش دور است؛ و دور [بیگانه] فردی است که دشمنی او را دور کرده، گرچه نسبش نزدیک است. چیزی از دست به بدن نزدیک تر نیست، و دست هرگاه فاسد شود، بریده می شود؛ و وقتی قطع شد، [بین دست و بدن] جدایی می افتد.

3ـ دشمنان

روشش در برخورد با دشمنانش، تاب آوردن اهانت های آنان بود. روزی جمعی از خوارج وارد مسجد کوفه شدند تا با شعارهای پی در پی، سخنرانی امام را بر هم زنند. در میانه خطابه حضرت، مردی فریاد زد: «لاحکم الاّ للّه». دیگری از سویی دیگر صدایش را بلند کرد: «لاحکم الاّ للّه». و سومی از گوشه دیگر مسجد، همین شعار را داد. سپس گروهی برخاستند و این شعار را دَم گرفتند. امام خاموش مانْد تا آنان دست از شعار بردارند. آن گاه خطاب به مردم حاضر در مسجد فرمود: «سخن درستی است؛ اما باطل را از آن اراده کرده اند.»

سپس به خوارجِ حاضر در مسجد فرمود: تا وقتی دست به شمشیر نبرید [و اقدام مسلحانه نکنید]، از سه امتیاز برخوردار خواهید بود:

1ـ از ورود شما به مسجد برای نماز جلوگیری نمی کنیم.

2ـ تا وقتی با ما هستید، از حقوق بیت المال شما را محروم نمی کنیم.

3ـ تا دست به اقدام مسلحانه نزنید، با شما نمی جنگیم.

روزی پیش از نبرد نهروان، یکی از خوارج وارد مسجد شد، برابر حضرت ایستاد و گفت: «از تو اطاعت نمی کنم، پشت سرت نماز نمی خوانم و تو را دشمن می دارم.»

امام به سخنانش گوش فرا سپرد و سپس فرمود: «با این روش، برخلافِ دین عمل می کنی و به خویش زیان می رسانی.»

مرد با شتاب از مسجد خارج شد. یاران حضرت به وی گفتند: «او می رود و فتنه ها برپا می کند. تا دست به حرکتی نزده، دستگیرش کنیم.»

امام فرمود: «تا خلاف نکرده، نمی توانیم آزادی اش را محدود کنیم.»

عفو، یکی از شیوه های رفتار با مخالفانش بود:

در نبرد جمل، عایشه شکست خورد و اسیر شد. حضرت دوازده هزار درهم به وی بخشید و چهل زن از قبیله عبدالقیس را فرمان داد تا لباس رزم بر تن کنند، کلاهخود بر سر گذارند و عایشه را تا مدینه برسانند، و چنین شد.

دشمنانش را به جرم بیعت نکردن به پای میز محاکمه نمی کشانْد و تا زمانی که در پی براندازی مسلحانه نبودند، کاری به کارشان نداشت.

پس از کشته شدن عثمان و هجوم انبوه مردمان به سوی ایشان، عبدالله پسر عمر، سعد پسر ابی وقاص، محمد پسر مسلمه، اسامه پسر زید و گروهی دیگر با او بیعت نکردند. حضرت آنان را آزاد گذاشت، اما از آن ها خواست تا جامعه را نشورانند.

در حکومت وی، نه فقط غیر مسلمانان، بلکه دشمنان نیز دارای حقوق اند. گرچه اگر به اقدام مسلحانه دست زده اند باید سرکوب شوند، اما این بدان معنا نیست که تمامی حقوق آن ها و خانواده هایشان لگدمال شود.

مردم بصره شورش کردند و پیش از آغاز نبرد با امام، پانصد تن از یاران وی را کشتند. سپس با حضرت جنگیدند و شکست خوردند. پس از شکست پا به فرار گذاشتند. سپاهیان حضرت به تعقیبشان پرداختند. در این جنگ و گریز، زنی از اهالی بصره که حامله بود و وحشت زده می دوید، به سختی زمین خورد و بچه اش سِقْط شد و هر دو جان سپردند. به امام اطلاع دادند. حضرت ـ برخلاف تمامی نیروهای پیروز در جنگ های تاریخ که برای ملت شکست خورده حق قائل نیستند ـ فرمان داد شوهر آن زن را بیاورند. مرد حاضر شد، امام از شاهدان واقعه پرسید: کدام یک زودتر جان سپردند، کودک یا مادر؟

پاسخ دادند: نوزاد. مادر پس از مدتی مُرد.

امام دستور دادند دو سوم دیه فرزند و نیمی از دیه زن را به شوهرش، و ثلث دیه فرزند و نیمی از دیه زن را به خویشاوندان زن بپردازند.

دشمنان هر کسی را سه نفر می دانست: دشمنت، دشمن دوستت و دوست دشمنت.

شوخی را آغاز دشمنی می شمرد.

ستم در حق دشمن را روا نمی دانست. از این رو می فرمود:

پسرکم! تو را سفارش می کنم به دادگری در حقِ دوست و دشمن.

آن که دشمنی خویش را آشکار کند، از نیرنگش کاسته می شود.

بی هراس از دشمن مباش، گرچه [به زبان] سپاس گزارد.

بر این باور بود که دشمن را نباید کوچک شمرد، گرچه ضعیف باشد.

در نبرد صفین، به یارانش اجازه نداد شامیان را دشنام دهند.

روزی مردی را دید که برای زیانِ دشمنِ خویش می کوشید و به خود زیان می رسانید، بدو فرمود:

تو مانند کسی هستی که نیزه ای در تن خود فرو کند، تا کسی را که پشت سرش بر اسب سوار شده، بکشد!

برای انتقام گرفتن از دشمن دست به هر کاری زدن را روا نمی شمرد و پس از آن که ابن ملجم او را ترور کرد، به اطرافیانش فرمود:

ای فرزندان عبدالمطلب! نبینم که در خون مسلمانان فرو رفته باشید و بانگ برآورید که امیرالمؤمنین کشته شد. بدانید که نباید به قصاص خون من، جز قاتلم [کسی دیگر] کشته شود. بنگرید که اگر من از این ضربت که او زده است، کشته شوم، شما نیز یک ضربت بر او زنید. اعضایش را مبرّید؛ که من از رسول الله(صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود: «بپرهیزید از مُثْله [تکه تکه کردن اعضا] حتی اگر سگ گیرنده [و درنده ای] باشد.»

4ـ دوستان

سه چیز را باعث محبت می دانست: خوش خُلقی، نرم خویی و فروتنی.

دست دادن را از عوامل افزایش دوستی می شمرد.

مؤمن انس می گیرد و خیری نیست در کسی که انس نمی گیرد و با او انس نمی گیرند.

ثروتتان برای [جذب] همه مردم کافی نیست، پس با خوش رویی و خوش برخوردی آن ها را جذب کنید.

دوستِ راستین تو کسی است که: لغزش هایت را ببخشاید؛ نیازت را برطرف سازد؛ پوزشت را بپذیرد؛ عیب هایت را فروپوشد؛ هراست را برطرف کند؛ و به امید [ت به او و اهدافت در زندگی] جامه عمل پوشد.

چه بد دوستی است رفیق افسرده دل!

بدی های دوستان را فراموش کن تا دوستی شان را هماره داشته باشی.

خوش برخوردی، به استواری دوستی می افزاید.

بهترین دوست تو کسی است که [با رفع نیازهای دوست تا حد ممکن] دوست خود را به دیگری محتاج نسازد.

با انصاف است که برادری [و دوستی] تداوم می یابد.

نزدیک ترین خویشاوندی، دوستی به خاطر خداست.

دوست مدان کسی را که ثروت خود را ثروت تو نمی داند.

با دشمن دوستت دوست نشو؛ [زیرا با این کارَت] با دوستت دشمنی می ورزی.

دوستان دنیایی بسیار را [به دوستی] نگیر؛ زیرا اگر نتوانی اهدافشان را تأمین کنی، دشمن می شوند؛

آن ها، همانند آتش اند؛ اندکشان سودمند و بسیارشان سوزاننده است.

انسانِ ملالت انگیز، بی دوست می ماند.

هر کس از یاری [کردن] دوست خود [سستی کند و] بخوابد، با لگد دشمنش بیدار خواهد شد.

آن که پس از آزمودنی نیک کسی را به دوستی گیرد، دوستی تداوم یابد و محبت استوار شود.

کسی که بدگمانی بر وی چیره شود، میان او و دوستش آشتی نخواهد ماند.

چه بسیار برادری [داری] که مادرت او را نزاییده است.

[ابراز] علاقه به کسی که به تو علاقه ای ندارد، خواری توست.

دوستی ها را از دل ها بپرسید؛ دل ها، شاهدانی رشوه ناپذیرند.

بدترین دوستان، آدم های دمدمی مزاج اند.

ادامه دارد...